

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

بررسی عنصر بصیرت و زمان آگاهی در شعر دفاع مقدس*

(علمی - پژوهشی)

دکتر غلامرضا کافی
استادیار دانشگاه شیراز

چکیده

ادبیات دفاع مقدس ادبیاتی معناگراست و به همین جهت پیام و محتوا در آن اهمیت به سزایی دارد. یکی از محورهای معنایی در شعر دفاع مقدس «بصیرت و زمان آگاهی» است که در سه تقسیم «تذکر» و «اعتراض» و «حسرت و واگویه». در این مقاله تشریح و بازنموده شده و در طلیعه بحث گوشه‌هایی از «زمان آگاهی» در شعر گذشته ایران و جهان بیان شده است. این مقاله نشان داده است که شعر دفاع مقدس به عنوان شعر معناگرا و به حکم بصیرت و زمان آگاهی، ناهنجاری‌های جامعه را گوشزد می‌کند و در راه اصلاح کجی‌ها و جبران برخی کاستی‌ها قدم برمی‌دارد.

واژگان کلیدی

شعر دفاع مقدس، شعر معناگرا، بصیرت و زمان آگاهی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۳/۱۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۰/۲/۲۴

۱- مقدمه

ادبیات دفاع مقدس، ادبیاتی معناگراست و به همین جهت پیام و محتوا در آن اهمیت به سزایی دارد و مفاهیمی نظیر ستم‌ستیزی، آزادی‌خواهی، وطن‌دوستی، تکریم انقلابیون و تطبیق تاریخ از ویژگی‌های معنایی این ادبیات به شمار می‌رود. یکی از محورهای معنایی در شعر دفاع مقدس «بصیرت و زمان آگاهی» است که موضوع این مقاله به حساب می‌آید.

اصولاً حادثه انقلاب اسلامی که تحولات گوناگونی در زندگی مردم ایران پدید آورد، آگاهی سیاسی آنان را نیز بالا برد و ملت ایران را در جهان به عنوان ملتی سیاسی، با بصیرت و آگاه به زمان معرفی کرد.

این آموزه انقلاب اسلامی نیز مانند سایر تعلیمات آن در ادبیات و فرامودهای آن متجلی گشت. در مقاله حاضر با بررسی منابع، کارکرد این ویژگی شعر دفاع مقدس در سه تقسیم کلی با زیر تقسیم‌های متعدد کاویده شده است.

قابل ذکر این که در آثاری که با موضوع تحلیل شعر دفاع مقدس نوشته شده است، محور بصیرت و زمان آگاهی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و در این مقاله با استفاده از روش تحلیل محتوای آثار ادبی دفاع مقدس، در دایره‌ای نسبتاً وسیع و با تأکید بر شاعرانی که نمود محتوایی بیشتری داشته‌اند، این موضوع بررسی شده است.

بیان کارکرد اجتماعی و رسالت ادبیات، به ویژه ادبیات ملتزم و متعهد هدف اصلی این مقاله است و در میان نسل‌های سه‌گانه شاعران دفاع مقدس، مضمون و محور «بصیرت و زمان آگاهی»، بیشتر در شعر نسل دوم نمود و بروز دارد و تقریباً موقعیت زمانی پس از جنگ تا پایان دهه هفتاد را شامل می‌شود.

۲- نمونه‌هایی از حضور زمان آگاهی در ادبیات گذشته ایران و شعر جهان

در مقاله «توضیح چند سؤال درباره مبانی ادبیات پایداری»، دروه‌های تاریخی ادبیات پایداری ایران، این‌گونه تقسیم شده‌اند:

۱. دوره نهضت‌های داخلی و اولیه پس از ورود اسلام، مانند نهضت شعوبیه و...
۲. دوره قیام‌ها و اعتراضات داخلی و هجوم خارجی مانند حمله مغول و تیمور و پیدایش نهضت سربداران.
۳. عصر صفوی، حمله پرتغالیان به جزایر جنوبی و پدید آمدن جنگ‌نامه‌های منظوم، تا بروز جنگ‌های ایران و روس.
۴. جنگ‌های ایران و روس در عصر فتحعلی‌شاه تا دوره مشروطه
۵. از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی
۶. دوره انقلاب اسلامی
۷. دوره هشت ساله دفاع مقدس.

(بصیری، ۱۳۸۷: ۹۶)

از آنجا که ادبیات پایداری معنایمند و محتواگراست، می‌توان در تمام این دوره‌ها مشترکاتی محتوایی پیدا کرد که یکی از آن مضامین، زمان آگاهی است. اما پیداترین عصر قبل از انقلاب اسلامی ایران برای بروز اندیشه‌های پایداری، دروه مشروطیت است که شعر در این روزگار خونین‌ترین و خشمگین‌ترین دوره خود را تجربه کرده است.

تقریباً تمام شاعران عصر مشروطه را می‌توان شاعر ادبیات پایداری نامید؛ مرتضی خان فرهنگ، عارف قزوینی، ادیب الممالک فراهانی، ابراهیم پورداوود، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، فرخی یزدی و به ویژه اشرف الدین قزوینی معروف به نسیم شمال و ملک الشعرا بهار.

نسیم شمال با مایه‌ای از تحذیر و تذکر، جوانان وطن را به همت و غیرت می‌خواند که دشمن تا بالین ما رسیده است:

ای جوانان وطن امروز روز همت است
ای هواخواهان دین امروز روز غیرت است
می‌رود ناموس آخر این چه خواب غفلت است؟

دشمن بیگانه آمد بر سر بالین ما

ای دریغا می‌رود هم مملکت هم دین ما!

(نسیم شمال، ج ۲، ۱۳۷۱: ۴۱۳)

ملک الشعراء بهار، با تذکر و تقبیح عهدشکنی در حقیقت مردم را از این کار بازمی‌دارد:

خانه‌ات یکسره ویرانه شد ای ایرانی مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی
عهد و پیمان تو ایفا نشد ای ایرانی عهد بشکستنت افسانه شد ای ایرانی
عهد غیرت مشکن، عهدشکن در خطر است
ای وطن خواهان زنه‌ار! وطن در خطر است

(بهار، ج ۲، ۱۳۸۰: ۱۲۸)

ادبیات پایداری، ادبیاتی دغدغه‌مند، جان‌آگاه و هوشیار است که موضوع خود را «انسان» قرار داده است و انسان در دایرهٔ متکثر خود دارای عواطف، احساسات و حتی دریافت‌های روانشناسانهٔ مشترک است و این اشتراک معانی، به مشترکاتی در ادبیات پایداری جهان انجامیده است. شاعران جهان نیز در سه تقسیم عمده؛ یعنی: حسرت و واگویه، اعتراض و تحذیر و تذکر، چنان‌که خواهیم دید به این حلقه‌ی محتوایی وارد شده، از آن برای القای سخنانشان مدد جسته‌اند.

سکوت شاعران در مقابل اتفاقات مهم جهان، محمل تذکر بانوی شاعر کویتی سعاد صباح شده است که

شمشیر تا گلو رسیده است / اما شاعرانی داریم که هنوز می‌نویسند / سل به استخوان رسیده / اما شاعرانی داریم که هنوز دروغ می‌گویند / و بر روی کاغذ چیزهایی می‌نویسند / ما در «مرید» [محل شعر خوانی - عراق، بصره] / چه کار می‌کنیم وقتی افق‌ها آکنده از ترکش و آتش و خون است؟ (صباح، ۱۳۸۶: ۹).

«اورهان ولی» شاعر ترک، با استفاده از شعر «احمدهاشم» شاعر کلاسیک هم‌وطنش که مخالف شعر آوانگار داست، شاعران تغزلی و بی تفاوت را تخطئه می‌کند:

حق با شماست / تلف شدن ده هزار نفر در ورشو / به قشنگی صنعت مبالغه نیست! / واحد موتوری ارتش / هیچ ربطی به یک میخک ندارد / که تازه از لبان یاری رسیده است!! (ولی، ۱۳۸۶: ۷۴).

اوزیپ اوستی (1945- osip osti)، شاعر بوسنیایی، سرنوشت خود و دیگران را که از جنگ بازمانده‌اند، این‌گونه تصویر می‌کند:
آنان که کشته نشدند/ سلاخی نشدند/ در واگن‌های حمل جانوران/ روی هم
انباشند/ و پشت نرده‌ها از یاد رفتند! (ترابی، ۱۳۸۴: ۱۲).
نیکلای تیخانف (1896- Tkhonov) شاعر روس، نسل معاصر خود را به
فراموشی متهم می‌کند:

شاید نسل جوان امروز/ مثل نسل‌های آینده نتواند درست ببیند/ گرچه در
یادهای جاده/ هنوز مقبره سربازان گمنام پابرجاست! (همان، ۱۵۰).

اوضاع نابسامان ممالک برای «نزارقانی» بر تافتنی نیست که برمی‌آشوبد:
اینجا/ قبیله را قبیله می‌خورد/ روباه را روباه می‌کشد/ عنکبوت را عنکبوت/ به
چشمان تو سوگند/ من عرب را رسوا خواهم کرد/ آیا دلاوری‌ها، دروغی عربی است؟/
یا تاریخ هم - چون ما - دروغ می‌گوید؟ (قبانی، ۱۳۸۰: ۱۴۴).

احمد کایا، شاعر و خواننده مبارز و معدوم ترکیه، خلق مبارز و مجاهد را
می‌ستاید و خود را از این‌که نتوانسته چون آنان باشد، در حسرت و سرزنش
می‌بیند:

... خلقی که نتوانستم بنویسمش در شعرم و بخوانمش در آوازم/ خلقی که
هزاران بار تیرباران شده/ خلقی که رنج کشیده/ به جنگ فرستاده شده/ نتوانستم
بیوسم پای آنان را/ احساسشان نکردم! (کایا، ۱۳۸۶: ۱۱۲).

۳- جلوه‌گاه‌های بصیرت و زمان آگاهی در شعر دفاع مقدس

با مطالعه آثاری که با جان‌مایه زمان آگاهی پرداخته شده‌اند، سه تقسیم کلی
فراذهن می‌آید. نیز دقت در این سروده‌ها، ما را به سمت نظامی منطقی از این
تقسیم رهنمون می‌کند. شاعر دفاع مقدس که گفته شد جان‌آگاه، زمان‌آگاه و
متعهد به جامعه پیرامون خویش است، هرگاه ناهنجاری و لغزشی را در اجتماع
ببیند، ابتدا به تذکر و تحذیر می‌پردازد؛ نهی می‌کند، باز می‌دارد و با لحنی
مشفقانه، سعی دارد تا جامعه را متبته سازد و هرگاه پس از این، تبته جامعه را

درنیابد، لحن خود را ستیزنده‌تر می‌کند و با اعتراض بر آنچه وضع موجود نام دارد، چشم‌انداز وضعیت مطلوب را ترسیم می‌کند. سرانجام شاعر دفاع مقدس، ناامید از گوش سنگین جامعه، به واگویه حسرت آمیز دردها، درک‌ها و دریافت‌های خود می‌پردازد. در این موقعیت است که حس گذشته‌گرایی، غمگانه شاعر را به وادی حسرت می‌کشاند تا به فرصت از دست رفته غبطه بخورد و آرزوی برگشت روزگار پیشین را در دل اشعار و افکار خود به خون و مضمون تبدیل کند.

این‌گونه است که مضمون و موضوع بصیرت و زمان آگاهی در شعر دفاع مقدس در سه بستر «تذکر و تذکر»، «اعتراض» و «واگویه و حسرت» طرح می‌شود.

۳-۱- تذکر و تذکر

بی‌گمان پس از جنگ، تغییر و تبدیل‌هایی در روحيات و رفتارهای مردم پدید آمد و در این تغییر و تبدیل‌ها، برخی از ارزش‌ها رنگ باختند و توجه به آن‌ها کمتر شد. این حال و هوای متفاوت، روحیه بسیاری از شاعران را در هم شکست و آنان را وادار به موضع‌گیری کرد تا به تذکر و تذکر از این روند هنجارشکن جلوگیری کنند. زمان آگاهی در بستر تذکر و تذکر، ناظر بر چند انگاره فرعی است:

۳-۱-۱- تغییر و استحاله

از شایع‌ترین مضمون‌ها که شاعران دفاع مقدس، همگان را از آن برحذر داشته‌اند، تغییر ارزش‌ها در جامعه و استحاله انسان‌های ارزش‌مدار است. حسن حسینی در ابیات زیر به خوبی از جایگزینی ارزش‌ها سخن گفته است:

ماجرای این است کم کم کمیت بالا گرفت

جای ارزش‌های ما را عرضه کالا گرفت

اندک اندک قلب‌ها با زرپرستی خو گرفت

در هوای سیم و زر گنبدید و کم کم بو گرفت

(کافی، ۱۳۸۱: ۱۹۷)

شاعری که غم مرغان آبی را نمی خورد و به قانون افرا پشت کرده است،
نمودی از استحاله جامعه امروز است، اگر چه من جمعی را منظور داشته باشد:
و من چشم بستم به اندوه مرغان آبی / و من پشت کردم به قانون افرا / و من پا
نهادم به چشم شقایق / و من چشم بستم به هنگامه آه / در سینه چاه و از کوچه رنج
سرشار یک شهر دامن کشیدم! (عبدالملکیان، ۱۳۷۴: ۱۶).
درنگ در ردیف «بود و نیست» به خوبی استحاله جامعه را نشان می دهد. «محمد
بهرامی اصل» این غزل را با تذکر «آی مردم» به پایان می برد تا موعظه خود را
مؤثرتر در جانها بنشانند:

آسمان یک روز دریایی کبوتر بود و نیست
سهم ما خون و تفنگ و زخم و خنجر بود و نیست
هر دری را می زدی دربان جنت می گشود
راهی از میدان مین تا کوی دلبر بود و نیست
آی مردم من نمی دانم چرا دلمرده اید!
لیک می دانم دلم روزی کبوتر بود و نیست
(هشت فصل عشق، ۱۳۷۴: ۴۳)

گاه در دیدگاه شاعر، ما خود اسباب دگرگونی و استحاله ایم:
ما به سمت محو لادن می رویم ما به سوی کوه آهن می رویم
سمت لادن تا سمنگان می رود سمت آهن رو به سیمان می رود
(عزیزی، ۱۳۶۹: ۱۱۰)
بصیرت، در انگاره استحاله گاهی با زبان طنز و استهزاء همراه است و رنگ
خوداتهامی دارد:

ما همانیم که تیغی به تغاری دادیم
نقد یک عمر مشقت به قماری دادیم
کعبه را پشت خداوندی خود گم کردیم
منبری در نظر آمد، شب و هیزم کردیم!
(کاظمی، ۱۳۷۵: ۹۶)

جنگ که تمام شد/.../ هنرمندان دلسوز/ در فضای ملکوتی چوب گردو/ به مصاحبه نشستند/ و باز همان آش بود و همان کاسه/ و سال گلاسه/ کافه گلاسه/ کاپوچینو/ و بستنی‌های هفت‌رنگ ایتالیایی/.../ خدایا به ما اسلام ناب آمریکایی عطا کن/ تا از هر اتهامی مبرا باشیم! (قزوه، ۱۳۸۵: ۴۷).

زبان نمادین شاعر در این استحالته که از نوع سازگاری با محیط است، زیباست، چرا که مرد گذشته‌ی جنگ و ارزش‌ها و حماسه‌ها، چون بلدرچین، به رنگ موقعیت و مصلحت درآمده است:

...او سفره‌اش رنگین/ سرش سنگین/ او یک تن از مردان بلدرچین/ افسوس یادش نیست/ روزی کبوتر بود! (قزوه، ۱۳۸۷: ۳۱۲).

استحاله ارزش‌ها و دگرگونی باورها، چندان هم اتهام نیست و این را از آن جهت می‌توان گفت که شاعران، کمراراً بازگشت به اصالت‌ها، باورها و حرف انقلاب را در شعرشان تذکر داده‌اند که

بیا به آینه، قرآن به آب برگردیم

بیا به اسب، حماسه، رکاب برگردیم

به دست‌های پر از پینه، سفره‌های تهی

به حرف اول این انقلاب برگردیم

(محلثی، ۱۳۸۷: ۸۶)

بیا به آفتابی نهج البلاغه برگردیم/ چرا نهج البلاغه را جدی نمی‌گیرم/ مولا ویلا نداشت/ معاویه کاخ سبز داشت! (قزوه، ۱۳۸۵: ۵۸).

۳-۱-۲- عافیت‌طلبی

با عطش با زخم باید عهد را تجدید کرد

ورنه دل با لای لای عافیت خو می‌کند

(خدایمی، ۱۳۸۲: ۴۴۳)

جامعه از جنگ رهایی یافته، اندک اندک بر بستر عافیت در می‌غلند و گذشته شکوهمند خود را فراموش می‌کند. مردان میدان پاتاوه از ساق می‌گیرند و شوق حضر را تجربه می‌کنند:

دیوار شد کم کم غبار خستگی‌ها
دل‌بستگی، دل‌بستگی، دل‌بستگی‌ها
هر پنج نوبت سعی ایمان شد فراموش
هر غصه‌ای غیر از غم نان شد فراموش
واماندگی از شور سردستار واکرد
شوق حضر از ساق پای‌افزار واکرد

(کافی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

همین خستگی و نشستن در سایه عافیت، شاعر را خلع سلاح کرده است:
...ولی خسته بودیم و یاران همدل به نانی گرفتند شمشیر ما را
طلا را که مس کرد دیگر ندانم چه خاصیتی بود اکسیر ما را

(کاظمی، ۱۳۷۵: ۱۲۲)

انگاره عافیت‌طلبی، روحیه جنگ و جدل را به یک سو می‌نهد و توصیه به
نشستن می‌کند:

گفت جنگ و جدل از مرد دعا میسندید
ریگ در نعل فرو هشته ما میسندید
بنشینید که آبی ز فراتی برسد

شاید از اهل کرم خمس و زکاتی برسد!

(همان، ۸۰)

همچنان که شاعری با هم‌سنگران پیشین خود درد دل می‌کند که
طلایگان سپاه سپیده سرداران! شهید گشته و مولا ندیده سرداران
و ما که باز چو شب‌های رزم شبگردیم مباد بعد شما اهل عافیت گردیم!

(بختیاری، ۱۳۷۴: ۳۸)

دیگری تذکر می‌دهد که

باور کنید حمام‌های سونا/ ما را بی‌بخار بار می‌آورد!

(قزوه، ۱۳۸۵: ۷۱)

۳-۱-۳- غفلت زدگی

یکی دیگر از تحذیرهایی که در شعر شاعران دفاع مقدّس می‌تپد، پرهیزدادن جامعه از غفلت است. جامعه دگرگون شده و به لاک عافیت خزیده، خیلی زود از دستاوردهای مادی و معنوی خود غافل خواهد شد. این است که شاعر دفاع مقدّس:

امروز می‌خواهد شاعری باشد/ با شمشیر وجدان در دست/ و واژه‌هایش را
مؤاخذه کند! (قزوه، ۱۳۸۵: ۴۶).

چرا که همین شاعر پیش از این دریافته است که
امروز مردم را با «هوشیار و بیدار» خواب می‌کنند/ امسال هم انصاف‌های ما
حسابی چرت زد/ و وجدان‌های ما آنفولانزا گرفت! (همان، ۶۱).

در عرصه‌ی بیماری وجدان، میدان مبارزه نیز خالی می‌ماند:
خانه‌ها را سیل غارتگر شکست و آب برد
هیچ کس ویرانه‌ها را قصد معماری نکرد
دست‌ها پرچم شد اما هیچ مردی برنخواست

عرصه خالی بود و شمشیری میاننداری نکرد
(اسرافیلی، ۱۳۸۶: ۲۳۳)
خیمه زد غفلت و ما بار فروافکنندیم رخت در سایه دیوار فروافکنندیم
خواب بودیم و نخواندیم سحر می‌گذرد باز در غفلت ما وقت سفر می‌گذرد
(کافی، ۱۳۸۷: ۱۲۰)

بی‌گمان خواب غفلت، آدمی را، بلکه همه جامعه غفلت زده را، از فیض
صبح و نفس خرم آن تهی دست می‌سازد:

دست آسمان تهی است، صحن سینه‌مان تهی است

صبح از اذان تهی است، آی خواب مانده‌ها

(شفیعی، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

شاعر نهایتاً چاره کار را در یادکردن تاریخ و تذکر عبرت آموز آن می‌بیند تا
مگر خود و جامعه پیرامون خویش را متنبه سازد:

ای به امید کسان خفته ز خود یاد آرید

تشنه کامان غنیمت ز احد یاد آرید

گر چه مرهب سپر انداخته خیبر باقی است

بت مگوید شکستیم که بتگر باقی است!

(کاظمی، ۱۳۷۵: ۵۵)

گاهی شاعران دفاع مقدس، با بنیان تحذیر و تذکر، گذشته و حال جامعه را با هم مقایسه کرده و در این مقابله و تطابق، تمام انگاره‌ها را نیز پیش چشم آورده‌اند:

«افسرفاضلی» در منظومه‌ای پنجاه بیتی، آراسته به بازی‌های زبانی و لحنی تند و تلخ، این تطابق را به قلم آورده است:

امروز نامه‌های قرارت سر گناه	دیروز نامه‌های غریب قرار گاه
امروز در مخاطره بیم خوار و بار	دیروز در محاصره سیم خاردار
امروز یرزقون و فقط یرزقون مهم!	دیروز شوق وصل، همان عند ربهم
امروز در شلوغی شب طبل تاب و تب	دیروز خلوت و تب و تاب نماز شب
امروز ترک مدرسه و درک اعتیاد...	دیروز ترک مدرسه و درک اعتقاد

(فاضلی شهر بابکی، ۱۳۸۷: ۲۱۶)

۳-۲- اعتراض

همچنان که در سطور قبل آمد، دومین زمینه یا بستر برای بروز و نمود بصیرت و زمان آگاهی، موضوع اعتراض و شورش شاعران بر وضع موجود است. طبعاً در این موضع، لحن و بیان شاعران ستیزنده‌تر و پرخاش‌گرانه است و این با مفهوم اعتراض و شعر انتقادی، بر اساس تعریفی که استاد غلامحسین یوسفی ارائه کرده است، پیوند نزدیک دارد:

در سروده‌های فارسی گاهی به اشعاری برمی‌خوریم که هم از لحاظ درون‌مایه پرخاش‌آمیز و مقاوم و تسلیم‌ناپذیر است، هم از نظر لفظ و آهنگ به پاره‌های سرخ شده‌ای می‌ماند که از زیر ضربات پتک آهنگری زورمند بر سندان می‌جهد که به آن شعر انتقاد یا اعتراض می‌گویند (یوسفی، ۱۳۷۳: ۷۷).

قابل توجه این که روزگار جنگ، مجال اعتراض نبود اما پس از جنگ آثار فراوانی که حاصل هوشمندی و تعهد شاعران دفاع مقدس بود، با این نگاه پدید آمد.

اما مضمون اعتراض نیز، مانند «تذذیر و تذکر»، در چند تقسیم جزیی تر نمود پیدا می کند:

۳-۲-۱- سکوت شاعران

نخستین جلوه بصیرت، در پیوند با خود شاعران است. شاعران وقتی به عظمت کار دفاع مقدس و وقایع آن می نگرند و از طرفی حیرانی و سرگردانی خود را در مه غلیظ توهم درمی یابند، به سکوت خویش اعتراض می کنند و به سرزنش قلم خود می پردازند که چرا پیش از این در لایقه ای نه چندان ارجمند و شایسته فرورفته است:

بیخس اگر غزل عاشقانه می گفتم و از حماسه رزم شما نمی گفتم
شما که سهمی اگر داشتید خردل بود شما که کفشی اگر داشتید تاول بود
مرا بیخس برادر! غزل حرامم باد و عشق تا به ابد از ازل حرامم باد
ندیده بودم اگر نه ز جنگ می گفتم و از دهانه سرخ تفنگ می گفتم

(کافی، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

نگاه کن شاعر! چراغ کوچه ما را چرا نمی بینی؟ / هنوز شعر تو از جنس مهربانی نیست / تمام دغدغه ات یک فصاحت موهوم / و سنگچین قوافی / تو مانده ای و غم «حجم» / تو مانده ای و غم «موج»! (عبدالملکیان، ۱۳۷۴: ۴۰).
گاهی این اتهام از خود فردی و اجتماعی فراتر می رود و به مرزهای جهان می رسد:

کودکی سوخت در آتش به فغان هیچ نگفت
مادری سوخت به اندوه نهان هیچ نگفت
وقتی از شش جهت آوار تبر می بارید
مردی از حنجر نامرد جهان هیچ نگفت
آن طرف تر پس دیوار بلند تردید
شاعری بود که با طبع روان هیچ نگفت

(فیض، ۱۳۷۲: ۱۹۲)

شاعر از خویش گلایه مند است که چرا چون موج خروشی ندارد:
از سنگ‌های بیابان خاموش بودن عجب نیست
از ما که هم کیش موجیم این گونه ماندن عجیب است!
(قزوه، ۱۳۸۵: ۱۲)

۳-۲-۲- دنیاخواهی و تجمل

تجمل طلبی و دنیاخواهی یکی دیگر از ایستگاه‌های درنگ ذهنی شاعران
دفاع مقدس است. استیحای شاعران غالباً باعث می‌شود تا به جای سرزنش و
پرخاش به دیگران، خود را متهم کنند تا با پرهیز از صراحت، به کنایه دیگران
را به عبرت و پند رهنمون باشند:

مریز آبروی سرازیر ما را	به ما بازده نان و انجیر ما را
خدایا اگر دستبند تجمل	نمی‌بست دست کمانگیر ما را
کسی تا قیامت نمی‌کرد پیدا	از آن گوشه کھکشان تیر ما را

(کاظمی، ۱۳۷۵: ۲۱)

دل من گره گیر گل‌های قالی / دل من گره گیر برگ حقوق تقاعد / دل من
گره گیر یک میز یک پله یک پست / دل من گره گیر من ماند / چه مردان سبزی به
آیین افرا رسیدند / دل من گره گیر تزویر پنهانی یک ترازو / دل من گره گیر یک
حجره، یک خانه، یک کارخانه / دل من گره گیر حراج انصاف / چه مردان سبزی
به باغ تماشا رسیدند... (عبدالملکیان، ۱۳۷۴: ۱۵).

در نگاه شاعران دفاع مقدس، دستبند تجمل، که صورت خیال ظریفی نیز
دارد، مانع حرکتشان به سمت تعالی و ترقی شده است:

آه ای دستبند تجمل	ای تغافل تغافل تغافل
دست ما را به نیرنگ بستی	بای چالاکمان را شکستی

(حسن‌لی، ۱۳۷۹: ۱۰۶)

در این سخن نیز طنز و تعریض زیبایی بر دنیاطلبی و بازدارندگی آن از
معنویت دیده می‌شود:

امسال به ساعت‌های کاسیو اطمینان کردیم/ و نماز صبحمان قضا شد! (قزوه، ۱۳۸۵: ۵۶).

خلاصه این که شهادت شاهدهی است که بر دنیا طلبان روی خوش نشان نمی‌دهد:

خندید و دوباره طبق عادت رد شد سرخوش ز حوالی سعادت رد شد
از ما که اسیر بند دنیا بودیم با یک متأسفم، شهادت رد شد!
(فاضلی شهر بابکی، ۱۳۸۷: ۲۲۲)

۳-۲-۳- فراموش کردن شهدا

شهدا به عنوان برجسته‌ترین نماد آرمان‌خواهی، عزت‌مداری و انتخاب آگاهانه در فرهنگ اسلام، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، سخت مورد توجه‌اند و اندک لغزشی درباره آنان روح حساس و چشم باز شاعران را به کنش وامی‌دارد. دغدغه اهل قلم دفاع مقدس، فراموش کردن این نماد و نمود است و اعتراض شاعران در این انگاره، نه مبنای اثباتی و ایجابی، بلکه اساس بازدارندگی دارد تا مبدا جامعه به سمت این غفلت نابخشوده بلغزد.

تو مثل خودت هستی «محمد علی» / احتمالاً گلوله‌ای خورده‌ای و ناله‌ای کشیده‌ای / بعد از تو هیچ اتفاق مهمی نیفتاد / به یاد تو نبودم وقتی در پارک‌های تهران شعر می‌خواندم برای دختران / به یاد تو نبودم وقتی در هتل آزادی / ملخ دریایی می‌خوردم بنا شاعران عرب / و از آرمان قدس حرف می‌زدیم! (مؤدب، ۱۳۸۷: ۲۱۸).

لحن غمگانه این غزل، اعتراضی خاموش را فریاد می‌کند که
میان غربتی که مثل غربت تو نیست

نشسته‌ایم و صحبت از شهادت تو نیست

چه زود ذهن شهر تار عنکبوت بست

یکی به یاد آن همه جراحی تو نیست

(احمدی فر، ۱۳۸۵: ۲۱)

دقت در نمونه‌های بالا و این نمونه، پیوند عمیق شاعر با شهدا را نشان می‌دهد؛ در این نمونه‌ها شاعر مستقیماً، بی‌واسطه و با ضمیر مخاطب با شهیدان، بلکه با شهیدی منظور سخن می‌گوید:

به جست و جوی چیزی شبیه نام تو / گوشی را برمی‌دارم / اما نیستی / می‌ترسم نامت را از خاطره‌ها برویندا! (علی پور، ۱۳۸۷: ۹۵).

دلواپسی فراموشی شهدا، کمتر در شعر زمان جنگ به بروز آمده است: دلم برای جبهه تنگ شده است / چقدر صداقت نیست / چقدر شقایق‌ها را ندیده می‌گیرم / حس می‌کنم سرم سنگین است... (هراتی، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

گاهی فراموشی فرزندان شهدا در شعرها مورد اعتراض واقع شده است و این موضوعات معمولاً با فاصله گرفتن از جنگ و بروز عواطف پس از آن، همخوانی و همگرایی دارد:

نگذارید کمیت دل‌مان تنگ شود

و نصیب دل این آینه‌ها سنگ شود

آی مردم که چنین در دل خود غوطه ورید

دل فرزند شهیدی نکند تنگ شود!

(پرنده‌آور، ۱۳۷۷: ۲۶).

۳-۲-۴- درد بی‌دردی

هنگامه تیغ و تیر و زخم و رنج، آدمی را حتی اگر سنگ باشد به احساس درد و داغ برمی‌آشوبد، اما درد بی‌دردی آن‌گاه بر جان‌ها مستولی می‌شود که از این آشوب و آشفتن فاصله گرفته باشیم.

بی‌شک بی‌دردی در هنگامه داغ و درد، ناگوارتر است:

وقتی جنوب را بمباران می‌کردند / تو در ویلای شمالی‌ات / برای حل کدام

جدول بغرنج / از پنجره به دریا نگاه می‌کردی! (هراتی، ۱۳۸۶: ۸۳).

شاعر را درد و داغ به سوی سخن می‌برد تا زخم‌های عمیق را شعر کند و اگر چنین نباشد، پریای عاطفه در جان شورناک او مرده است:

گفتم چیزی بخوان / گفت شرمنده‌ام / یک سال است چیزی نگفته‌ام / گفتم
برای عاطفه‌ای که در ما مرده است / رحم الله من یقرء الفاتحه مع الصلوات! (قزوه،
۱۳۸۵: ۵۲).

آتش درد و درد طلب، آدمی را گرم و پویا نگه می‌دارد، شاعر در ابیات زیر
چنین گم‌گشته‌ای دارد:

چقدر سرد و پریشان، چقدر بد شده‌ایم

به زیر چکمه پاییز تا لگد شده‌ایم

چه رفته برما، احساسمان کجا رفته است

چرا به سردی و بی‌حالی جسد شده‌ایم

(شکارسری، ۱۳۸۷: ۲۱)

۳-۳- واگویه و حسرت

پایان ناگهانی جنگ برای کسانی که با آن زیسته بودند، موجی از غم و
حسرت را همراه با بهت و حیرت به ارمغان آورد. گویی هر چه از جنگ فاصله
می‌گرفتیم، جرس قافله شهدا دورتر می‌شد و به همین سبب، دریغ و بازماندن از
آن کاروان، بیشتر در جان‌ها می‌ریخت. نخستین مضمونی که پس از جنگ در
جان سروده‌ها دوید، حسرت بود. حسرت بازماندن از کاروان شهدا، حسرت
خوردن بر پایان جنگ، توصیف حسرت‌مند جبهه، حسرت بازگشت دوباره جنگ،
واگویه گذشته و خالی شدن میدان پس از شهدا و واگویه زندگی تکراری.

نکته قابل توجه، تفاوت اشعار در این بستر، با دو گونه پیشین است. در این جا
لحن اشعار آرام و غمگانه است، وزن‌ها غالباً بلندتر و فاصله هجاها بیشتر است تا
غمگنانگی در آن‌ها بیشتر نمایان باشد. اصولاً تحذیر و اعتراض، صفاتی برونگرا
هستند در حالی که واگویه و حسرت کاملاً درونگراست و به همین دلیل تپندگی
و پرخاش شعرهای قبل در اینجا دیده نمی‌شود. آهنگ اشعار در این صفت نرم و
زیر است. در گونه‌های پیشین، بیشتر سخن از من جمعی و اجتماعی بود، در حالی
که در این گرایش مضمونی، ضمیر شخصی میم و من، حضور بیشتری دارد و
شاعر با من فردی خود در پیوند است.

بصیرت در بستر حسرت و واگویه نیز ناظر بر چند انگاره فرعی است:

۳-۱-۳- حسرت شهادت

حسرت شهادت شایع ترین مضمون حسرت‌مند در شعر دفاع مقدس به حساب می‌آید و شاعران خود را به خاطر واماندگی از این توفیق سرزنش می‌کنند، چنان که شاعر در این ابیات خود را غبار بازمانده کاروان می‌بیند:

همرهان رفتند و تنها مانده‌ام	چون غبار از کاروان وامانده‌ام
من بهاری در بهاران داشتم	الفتی با جمع یاران داشتم
زندگی با دوست سرکردن نکوست	خوش نباشد زندگی بی دوست

(سبزواری، ۱۳۷۶: ۹)

شاعر در واماندگی بی جواب خود، حتی با سایه‌اش هم سرچنگ دارد:

آه من کشته جنگ سردم	بس که با سایه‌ام در نبردم
بس که بر آتش آبی ندارم	ماندندم را جوابی ندارم
بس که بی طاقت رفتگانم	تلخی صبر را ناتوانم
ای دریغا دریغا دریغا	ای دریغا از آن روز هیجا
ای دریغا از آن عصر شیرین	مرگ فرهاد در «قصر شیرین»

(کافی، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

دل خزان زده را تنها می‌شود در بهار خون، سرخ روی دید که
باز می‌رود بر زبان من قصه زبان سوز عاشقان
گریه‌های مستانه می‌کند دل ز داغ جان سوز عاشقان
ای دل ای خزانپوی زردگون کی نهی قدم زین قفس برون
تا که بنگری در بهار خون سرخی خزان سوز عاشقان

(باقری، ۱۳۶۶: ۱۱)

شاعر خود را شرمگین کم کاری می‌بیند که در میدانگاه قیامت، گلزخمی

برای عرضه ندارد:

سنگین شد ای دل، دل من بار گناه من و تو

صبح آمد اما نشد صبح، شام سیاه من و تو

فردا که گلزخم‌ها را عشاق شاهد بگیرند
واحسرتا نیست ای دل زخمی گواه من و تو
(همان، ۳۳)

۳-۲- حسرت شایستگی شهادت

بازماندگان کاروان شهادت در بازخوانی ضمیر خویش به این نتیجه می‌رسند
که شایستگی پیوستن را نداشته‌اند و در واقع خود را به بی‌لیاقتی متهم می‌کنند:
هر دلی مشق کبوتر نکند مردود است

اینک این ما و دلی تا به قیامت مردود!

(ذکاوت، ۱۳۸۴: ۹۴)

شرم بازگشتن از سفر شهادت با تصویری شاعرانه در این ابیات ارائه شده
است:

مادر آغوش واکن به رویم باز هم از سفر بازگشتم
آوخ آوخ که لایق نبودم با عرق چین تر بازگشتم
دوستانم شقایق شقایق زینت بوستان بهشت‌سند
واژگون مثل گل‌های گریان من به کوه و کمر بازگشتم

(همایونی، ۱۳۷۹: ۷۱)

ترس مهیب مرگ، گاه آدمی را از سعادت بازمی‌دارد:

آه ای دل من! چرا حسرت دیدگان ترم را / تا تماشای غوغای توفان
نبردی؟! کاشکی من نمی‌مردم از ترس مردن! (هراتی، ۱۳۸۶: ۹۴).

شاعر گرفتار در پیچ و تاب زلف سخن، خود را تخطئه می‌کند که در آنچه
گفته است، صادق نبوده:

رفتند پرستونفسان صد افق و باز من در خم و پیچ سفر نافه و چینم
یک عمر شفق گفتم و یک عمر شقایق معلوم شد آخر نه چنانم، نه چینم

(کاظمی، ۱۳۷۵: ۶۵)

انگار هر کسی در عشق کم گذاشته باشد، از این رسیدن بازمانده است:

به میدان چه می‌شد که بی‌سر بمانم همان‌طور تا صبح محشر بمانم

چه کردم که زخمی به نامم نیفتاد و ماندم که در عاشقی در بمانم
(شفیعی، ۱۳۸۷:)

بازی مردودی و قبولی، مضمون باورپذیر جامعه امروزی است:
در سوگ آنانی کزین محدوده بیروند

لبریز اندوهم پر از داغ درونم من
رفتند آنانی که مقبول خدا بودند

تبل ترین مردودی آن آزمونم من

(فاضلی، ۱۳۸۷: ۲۱۳)

۳-۳-۱ احساس شرمساری و حقارت

شکوه بی شک شهادت، پاکبازی و فداکاری رزمندگان، تشییع رشک انگیز
شهدا، صحنه‌های تکان دهنده جنگ، آمیخته با صداقت و باورمندی شاعران دفاع
مقدس، عرق شرم بر پیشانی شعر می‌نشانند که از این همه شکوه و حقیقت بازمانده
است. مهابت این هنگامه، نارسایی واژگان را عریان می‌سازد و شاعران را به
اعتراف در مقابل عظمت موضوع وا می‌دارد تا احساس شرمندگی و حقارت خود
را در تار و پود ابیات بیافند.

گریه شرمگین شاعر در این ابیات با حسن تعلیل همراه شده است:

به تماشای تن سوخته‌ات آمده‌ام

مرگ من باد که این گونه توانی است مرا
عرق شرم دلم بود که از چشمم ریخت

ورنه بر کشته تو گریه روا نیست مرا

(باقری، ۱۳۶۶: ۱۰)

شرمساری شاعر در این ابیات به وسعت یک مصراع کامل تأکید شده است:

جسدم را نبرید و خبرم را ببرید بگذارید که مفقودالایر برگردم

به چه رویی، به چه رویی به چه رویی آیا؟
مادرم گفته نباید ز سفر برگردم

(فاضلی، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

در شعر زیر، گوینده خود را با برادر شهیدش مقایسه کرده است و نتیجه به اندازه تفاوت روشنایی و تاریکی از کار درآمده است:

مادر شب‌ها خواب گل سرخ می‌بیند / شاید تو آن شقایقی / که در دفتر
فردای ما می‌درخشی / و من به اندازه یک فانوس روشنایی دارم / چقدر تاریکم،
چقدر می‌ترسم... (هراتی، ۱۳۸۶: ۲۱۱).

تفاوت درماندگان با شهیدان در یک «نه» است که شهدا به حیات دنیایی گفته‌اند:

تو با آن زخم کاری / که در شقیقه داری / به «نه» گفתי آری! / و ما به خواری
/ زمزمه کردیم «آری» / بزرگان نه را برمی‌گزینند! (حسینی، ۱۳۸۶: ۳۰).

اعتراف راوی در این دو شعر بلند، مقابله عظم و صداقت است:

خدایا خدایا! / من چقدر کوچک هستم / در ساعت چهار بعداز ظهر / در
خیابان آزادی / خدایا خدایا / من چقدر کوچک هستم / وقتی گرمای جبهه‌های
جنوب را نچشیده‌ام / من چقدر کوچک هستم / وقتی سنگ‌های خون و خمپاره را
نچنگیده‌ام / خدایا خدایا / در ساعت چهار بعداز ظهر / من چه لال هستم / وقتی که
آمولانس‌ها / آژیر پیروزی را در خیابان آزادی سرداده‌اند... (عبدالملکیان، ۱۳۶۸: ۱۱).

ما جنگ را نگفتیم / ما جنگ را تنها شنیده‌ایم / یا از ورای فاصله‌ها / از دور
دیده‌ایم / اما ما جنگ را نبودیم / بودن / یعنی میان حادثه بودن / ... / وقت حدوث
حادثه باید بود / تا نغمه‌ای سرود / اما ما خیل شاعران تماشا / تنها کنار حادثه
ایستاده‌ایم! (امین پور، ۱۳۶۳: ۳۸).

۴- نتیجه‌گیری

بصیرت و زمان آگاهی به عنوان یکی از آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران، در آثار ادبی این عصر نیز تجلی یافته است و در این مقاله، این محور معنایی در سه تقسیم کلی با بنیان تخذیر و تذکر، اعتراض و حسرت و واگویی باز نموده و تشریح شده است و هر یک از این تقسیم‌های سه‌گانه با شواهد متعدد همراهند.

حاصل این دریافت شاعران دفاع مقدس، به تصویر کشیدن برخی ناهنجاری‌های اجتماعی و تخذیر و تذکر و حتی اعتراض برآن به قصد اصلاح و تلاش برای بهبود این ناهنجاری‌هاست.

همچنان که بصیرت و زمان آگاهی، اقدام به وقت و شایسته را سبب می‌شود، ادبیات دفاع مقدس نیز با پذیرش این جان‌مایه که از ویژگی‌های ادبیات متعهد و دیگرخواه به حساب می‌آید، به طور شایسته و به وقت، به تنبّه و آگاه کردن جامعه می‌پردازد. لغزش‌های احتمالی را تذکر می‌دهد، بر ناگواری‌های جامعه و ارزش‌گریزی‌های آن اعتراض می‌کند و کریمانه با ایشار و نثار خود که آموزه دفاع مقدس است، به اصلاح جامعه اقدام می‌کند.

کتابنامه

۱. احمدی فر، محمدرضا، ۱۳۸۵، **آوازه‌های ابوی**. بوشهر: شروع.
۲. اسرافیلی، حسین، ۱۳۸۶، **رد پای صدا**. تهران: تکا.
۳. امین پور، قیصر، ۱۳۶۳، **تنفس صبح**. تهران: هنر و اندیشه‌ی اسلامی.
۴. باقری، ساعد، ۱۳۶۶، **نجوای جنون**. تهران: برگ.
۵. بختیاری، نادر، ۱۳۷۴، **هشت فصل عشق**. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
۶. بصیری، محمدصادق، ۱۳۸۷، «طرح و توضیح چند سؤال در مبانی ادبیات پایداری»، **مجموعه مقالات نامه پایداری**، به کوشش احمد امیری خراسانی، تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
۷. بهار، محمدتقی ملک الشعراء، ۱۳۸۰، **دیوان بهار**. به اهتمام چهارزاد بهار، تهران: طوس.
۸. پرند آور، ایوب، ۱۳۷۷، **غبار عطش**. تهران: امید آزادگان.
۹. حسن‌لی، کاووس، ۱۳۷۹، **به لبخند آینه‌ای تشنه‌ام**. شیراز: ارژنگ.
۱۰. حسینی، حسن، ۱۳۸۶، **شاعری در مشعر**. تهران: تکا.
۱۱. خدای، عزیزالله، ۱۳۸۲، **حماسه‌های همیشه**، به کوشش پرویز بیگی قاسم آبادی، تهران: صریح.
۱۲. ذکاو، خلیل، ۱۳۸۱، **اما دلم نیامد**. شیراز: نیم نگاه.
۱۳. سزواری، حمید، ۱۳۷۶، **یاد یاران**. تهران: سرداران شهید تهران.

۱۴. سعیدی، محمدشریف، ۱۳۸۷، **سفر آهوها**. تهران: تکا.
۱۵. سنگری، محمدرضا، ۱۳۸۰، **نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس**. تهران: پالیزان.
۱۶. شفیعی، سیدضیاء، ۱۳۸۷، **خیال‌های شهری**. تهران: تکا.
۱۷. شکارسری، حمیدرضا، ۱۳۸۷، **تروویست عاشق**. تهران: تکا.
۱۸. صباح، سعادت، ۱۳۸۵، **براده‌های یک زن**. مترجم یوسف عزیزی بنی‌طرف. تهران: ابتکار نو.
۱۹. عبدالملکیان، محمدرضا، ۱۳۷۴، **ردپای روشن باران**. تهران: دارینوش.
۲۰. عبدالملکیان، محمدرضا، ۱۳۶۸، **ریشه در ابر**. تهران: برگ.
۲۱. عزیزی، احمد، ۱۳۷۹، **کفش‌های مکاشفه**. تهران: الهدی.
۲۲. علی‌پور، محمدکاظم، ۱۳۸۷، **ترانه و مفرغ**. تهران: تکا.
۲۳. فاضلی شهر بابکی، افسر، ۱۳۸۷، **فقط برای کسانی که عشق را بلدند**. تهران: فرهنگ گستر.
۲۴. فیض، ناصر، ۱۳۷۲، **گل، غزل، گلوله**. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.
۲۵. قاصدک‌های سوخته - **جنگ شجر**، ۱۳۸۲، دفتر ادبیات و هنر نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه تهران. تهران: فراندیش.
۲۶. قنایی، نزار، ۱۳۸۰، **بلقیس و عاشقانه‌های دیگر**. مترجم موسی یدج. تهران: ثالث، ج ۲.
۲۷. قزوه، علی‌رضا، ۱۳۸۵، **از نخلستان تا خیابان**. تهران: سوره مهر، ج ۶.
۲۸. قزوه، علی‌رضا، ۱۳۸۷، **سوره انگور**. تهران: تکا.
۲۹. کاظمی، محمدکاظم، ۱۳۷۵، **پیاده آمده بودم**. تهران: حوزه هنری.
۳۰. کافی، غلامرضا، ۱۳۸۱، **دستی بر آتش**. شیراز: نوید.
۳۱. کافی، غلامرضا، ۱۳۸۷، **همین زنجیره تا صبح**. تهران: تکا.
۳۲. کایا، احمد، ۱۳۸۶، **دیوارها سخن نمی‌گویند**. به ترجمه یغما گلرویی و آیدین آقاخانی. تهران: نگاه.
۳۳. محدثی خراسانی، مصطفی، ۱۳۸۷، **سکر سماع**. تهران: تکا.
۳۴. معلم، علی، ۱۳۸۶، **رجعت سرخ ستاره**. تهران: سوره مهر، ج ۳.
۳۵. مؤدب، علی محمد، ۱۳۸۷، **عطر هیچ گلی نیست**. تهران: تکا.
۳۶. گیلانی، سید اشرف الدین (نسیم شمال)، ۱۳۷۱، **کلیات جاودانه نسیم شمال**. به کوشش حسین یمینی. تهران: اساطیر، ج ۲.
۳۷. ولی، اورهان، ۱۳۸۶، **ماهی هست**. به ترجمه یغما گلرویی. تهران: نگاه.

۳۸. هراتی، سلمان، ۱۳۸۶، آب در سماور کهنه. تهران: تکا.

۳۹. هشت فصل عشق، ۱۳۷۴، مجموعه شعر دفاع مقدس. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس.

۴۰. همایونی، غلامعلی، ۱۳۷۹، عطر باروت بهار نارنج. شیراز: سرداران شهید.

۴۱. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۳، چشمه روشن. تهران: علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی